

بسم الله الرحمن الرحيم

مولانا

پیغامبر عشق

این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده
پیغامبر عشق است ز محراب رسیده

به کوشش:

حمید نیکی

سرشناسه	: نیکی، حمید، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: مولانا: پیغامبر عشق / به کوشش حمید نیکی.
مشخصات نشر	: تهران: دانش‌پذیر، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۵۵۲ ص.
شابک	: ۲۵۰۰۰ ریال ۱-۵۷-۸۵۲۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: قیفا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۵۵۱.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۸۸ ۵۳۰۵/۹۴ PIR
رده بندی دیویی	: ۱/۳۱۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۸۳۶۰۲



ناشر	انتشارات دانش‌پذیر
آدرس ناشر	تهران: خیابان انقلاب بین فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۹۶، پاساژ ظروفچی، طبقه دوم، واحد ۵، تلفن ۶۶۴۶۳۶۷-۰۹۱۲۵۶۲۰۸۲۵
عنوان کتاب	مولانا پیغامبر عشق
به کوشش	حمید نیکی
صفحه‌آرایی و ناظر چاپ	ا. سوری (۰۹۱۲۵۶۲۰۸۲۵)
نوبت چاپ	اول، ۱۳۹۳
شمارگان	۲۰۰۰ جلد
قیمت	۲۵۰،۰۰۰ ریال
لینتوگرافی	نقره آبی
چاپ	معرفت
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۸۵۲۵-۵۷-۱

«کلیه حقوق مادی و معنوی اعم این اثر برای مؤلف محفوظ است»

فهرست مطالب

۷	 مقدمه
۱۳	 در بارهٔ این کتاب
۱۸	 نمودار دو بُعدی بودن انسان
۱۹	 «شناخت انسان و نیازهای اساسی او»
۲۰	 زبان سمبلیک (نمادین) چگونه زبانی است
۲۷	 «خلقت انسان و دوبُعدی بودن آن از نظر قرآن»
۳۵	 «دوبُعدی بودن انسان از نظر مولانا»
۴۱	 شریعتی و عرفان
۴۳	 عرفان چیست؟
۵۵	 تفاوت عرفان نظری و عرفان عملی
۶۵	 «تفاوت عرفان و تصوف»
۶۸	 معنای تصوف و صوفی
۶۹	 پیدایش تصوف در اسلام
۷۲	 خلاصه‌ای از سیر تاریخی تصوف
۷۹	 تصوف زاهدانه و تصوف عاشقانه
۸۷	 ملامتیه / قلندریه / رند و رندی
۸۷	 ملامتیه:
۸۹	 قلندریه:
۹۳	 رند و رندی:
۹۷	 کرامات در تصوف
۱۰۵	 شریعتی و مولوی
۱۰۹	 زندگی‌نامهٔ مولوی
۱۱۸	 شمس تبریزی که بود؟
۱۲۲	 ورود شمس تبریزی به قونیه و دیدار با مولانا
۱۴۵	 مولانا و صلاح‌الدین زرکوب قونوی
۱۵۰	 مولانا و حسام‌الدین چلبی:
۱۵۶	 غروب خورشید (پایان زندگی مولانا)
۱۶۱	 خانوادهٔ مولانا:
۱۶۳	 گوشه‌ای از خلق و خوی مولانا:
۱۶۷	 مولانا و یاران او
۱۶۸	 وصیت مولانا به یاران
۱۶۹	 شعر و شاعری و مولانا
۱۷۷	 آثار مولوی
۱۷۷	 کلیات شمس (دیوان کبیر)
۱۷۹	 مثنوی معنوی
۱۸۵	 فیه مافیه (در آن است آنچه در آن است)
۱۸۷	 مجالس سبعه:
۱۸۹	 مکانیب (مکتوبات):

۱۹۱	مقدمه دفتر اول مثنوی
۱۹۷	متن فی نامه
۱۹۸	متن داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک
۲۰۹	شرح فی نامه
۲۲۹	شرح داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک
۳۱۵	نمادهای داستان:
۳۱۵	تحلیل مختصر داستان:
۳۱۹	برخی از پیامهای داستان پادشاه و کنیزک
۳۲۱	ضمائم و تعلیقات
۳۲۳	گزیده غزلیات
۳۵۳	دعا و نیایش در مثنوی
۳۷۱	عشق
۳۸۳	عشق مجازی و عشق حقیقی
۳۹۶	برخی از صفات و ویژگیهای عشق
۴۲۱	عقل
۴۳۱	عقل از نظر قرآن
۴۳۶	عقل از نظر مولانا
۴۵۷	نسبت عقل با عشق
۴۶۳	سماع و مولانا
۴۶۵	سماع چیست؟
۴۷۵	سماع از نگاه مولانا
۴۸۵	«کلیدواژههای داستان خلقت انسان در قرآن»
۴۸۵	(۱) ملائکه (فرشتگان)
۴۸۵	۱/۱- فرشتگان چگونه موجوداتی هستند؟
۴۹۲	۱/۲- گفت و گوی خداوند با فرشتگان به چه معنی است؟
۴۹۵	۱/۳- تسبیح فرشتگان:
۵۰۲	۱/۴- سجده فرشتگان به آدم
۵۰۵	(۲) تعلیم اسماء به آدم
۵۰۶	(۳) ابلیس و شیطان
۵۰۹	آیا ابلیس و شیطان یکی هستند؟
۵۲۰	رجم (سنگسار کردن) شیاطین در قرآن به چه معنی است؟
۵۲۲	استراق سمع شیاطین در قرآن به چه معنی است؟
۵۲۸	ابلیس و شیطان در نظر برخی از عرفا:
۵۳۶	(۴) جن و ماهیت آن
۵۴۰	آیا ماهیت جن از آتش است؟
۵۴۴	استماع (گوش کردن) گروهی از جنیان به آیات قرآن و ایمان آوردن آنها
۵۴۸	جن در خدمت سلیمان:
۵۵۱	فهرست منابع

مقدمه

بوی آن دلبر چو پیران می‌شود آن زبان‌ها جمله حیران می‌شود ۳۸۴۳/۳

حقیقتاً برای این قطره کوچک، سخن گفتن از دریای پر رمز و راز و بیکران و عمیق و آرام و موج و خروشان و لطیف و پرهیت، سخت دشوار می‌نماید. اما مگر می‌توان از آن عظمت و رحمت، به این بهانه سخن نگفت. هرگز!

این قطره طالب برای پیوستن به آن دریا، سرازیر نمی‌شناسد، چرا که با او معنا و هویت می‌یابد.

سالها بود که این جسارت و گستاخی روحی را در خود خفه کرده بودم. خود را همچون غریبه‌ای احساس می‌کردم که در جمع یاران و اطرافیان، رغبتی و شوقی برای بیان دردها و زخم‌های درون نمی‌یافتم. شاید مصداق این عبارت شده بودم که:

«سرمایه ماورائی هر کسی به اندازه حرفهائی است که برای نگفتن دارد»

کویور - دکتر شریعتی

واژه‌ها و کلمات کوچک‌تر و ضعیف‌تر و حقیرتر از آنند که بتوانند بار عظیم احساس را در خود جای دهند و حمل کنند. زبان احساس و زبان کلمات بسیار از هم دورند. ولی چه می‌شود کرد. ابزاری که برای بیان این احساس در اختیار است همین کلمات و عبارات است، تا بتوان بخشی از آن حجم عظیم احساس درون که در کوه آتشفشان وجود نهفته است بیرون بریزی، و گرنه حادثه‌ای رخ خواهد داد که قابل توصیف نیست.

همچنان که آن پیر و مراد عاشقان سروده است:

یک دهان خواهم به پهنای فلک	تا بگویم وصف آن رشک ملک
وردهان یابم چنین و صد چنین	تنگ آید در فغان این چنین ^۱
این قدرهم گر نگویم، ای سند ^۲	شیشه دل از ضعیفی بشکند
شیشه دل را چو نازک دیده‌ام	بهر تسکین بس قبا بدریده‌ام

این چنین بود که وقتی او را یافتم و کشف کردم و سایه‌اش بر سرم افتاد و دستان کوچک و ضعیف و بچه گانه‌ام را در دستان قدرتمند و نوازشگرش نهادم، خود را همچون طفلی یافتم که در کنار پدری جسیم و تنومند و با هیبت و موجه، چون بارویی سر به فلک کشیده قرار گرفته‌ام. دیگر نه ترسی، نه دغدغه‌ای، نه اضطرابی. همه رخت بر بست. به جای آن تردیدها و تشویش‌ها و نگرانی‌ها، شجاعت و دلیری و آرامش بر جای نشست. چرا که صدا و ناله‌های درون را درناله او که حجیم و گسترده بود مخفی کردم.

کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفهم مرد و زن نالیده‌اند^{۲/۱}

آن دریا دل قدرتمند که روحی عظیم و گسترده داشت نوازشم کرد و قوت قلب به من داد که:

ای آن که سست دل شده‌ای در طریق عشق در ما گریز زود که مابرج آهنیم
(دیوان شمس)

این بود که زود در او گریختم و با لباس عشق روین تنم کرد و هر کس که این لباس را بر تن کند هیچ تیر و خدنگی اعم از ملامت و خوف و هراس

۱- چنین، ناله، زاری

۲- سند، شخص مورد اعتماد

و... بر او کارگر نخواهد شد.

چون در کف سلطان شدم، یک حبه بودم کان شدم

گر در ترازویم نهی، می‌دان که میزان بشکنم

(دیوان شمس)

بعد از این کشف میمون، سبک شدم. احساس پرواز، احساس شمع، احساس قازگی بر وجودم چیره شد. احساس می‌کردم که از بار سنگین درونی فارغ شده‌ام و تولدی دوباره یافته‌ام.

خواستم آن کان لعل و گنج بی پایان و کیمیای دگرگون‌کننده و چشمه جوشان زلال را که بر من کشف شده، با تو، مخاطب تشنه و عطشناک تقسیم کنم و تو را و همه تشنگان حقیقت را به آن سرچشمه قیاض دعوت کنم تا در کنار آن چشمه، غبارهای غم بار جهل و تیرگی و زنگارهای نشسته بر دل آینه صفت، با آن آب زلال شستشو یابند. و عجب آن است که در این مرحله طلب، هیچ تراحم، تنگی، حسادت و کدورتی برای رهروان ایجاد نمی‌شود. این جاده آفتدر گسترده و وسیع است که جا بر هیچ‌کس تنگ نمی‌شود و از تصور ذهن‌های جزئی‌نگر و مقیاس‌های مادی کف آلود کاملاً بدور است.

هرجا که هستی حاضری از دور در ما ناظری

شب خانه روشن می‌شود چون یاد نامت می‌کنم

که همچو باز آشنا بر دست تو پر می‌زنم

که چون کیوتر پرزنان آهنگ بامت می‌کنم

(دیوان شمس)

از آن زمان که کلاسی با نام و یاد و عشق آن سرور عاشقان، حضرت مولانا بر پا شد و پشتم به او گرم شد هیچوقت بی او نبودم، همه جا یاریم کرد،

دلیری به من آموخت، نگاهم را به همه چیز، هستی، زندگی، مرگ، دین، دنیا، قیامت و خدا عوض کرد. دیگر من نیستم که می گویم و می خندم و می گریم و پر می کشم و اوج می گیرم. همه اوست که در جوی باریک و کوچک من جاری شده است. و نمی دانی، از این که او در من جاری است، چه خوشم. و از عمق وجود فریاد بر می آورم که:

تا من بدیدم روی تو ای ماه و شمع روشنم	هر جا نشینم خرمم هر جا روم در گلشنم
تا که اسیر و عاشق آن صتم چو جان شدم	دیو نیم پری نیم از همه چون نهان شدم
این همه ناله های من نیست زمن همه ازوست	کز مدد می لبش بی دل و بی زبان شدم
گفت چرا نهان کنی عشق مرا چو عاشقی	من ز برای این سخن شهره عاشقان شدم

(دیوان شمس)

می بینی با من چه کرده است. مرا نیست کرده است همه او شده است. خرمی ام، گلشنی ام، روشنی ام، عاشقی ام، بی دل و بی زبانی ام همه از اوست. در هر خانه ای که پا نهد، آن خانه را ویران می کند. چون من خراب و مست را در خانه خود ره دهی

پس تو ندانی این قدر کاین بشکنم، آن بشکنم؟

چه پاک از این شکستن و ویرانی، که مبارک است و میمون. خانه ای که لانه جفدان شده باشد. خانه ای که غم، سرتاسر آن را فرا گرفته باشد، خانه ای که بوی کهنگی و نحوستش، همگان را می آزارد. چه بهتر که ویران شود. باری، من کی ام که او را به تو بنمایانم. او خود عالمی را جان می دهد و جان می بخشد و شهره می کند.

او آفتابی است که هم روشنی می بخشد و هم حرارت و گرمی بذل می کند، داغی و سوزندگی اش اوصاف رذیله را ذوب می کند و تو را از شر این خصائل نفسانی رهایی می بخشد و خالص و پاک ات می کند تا نور او را بگیری و نورافشانی کنی. که در حقیقت باز هم اوست که نورش از طریق آینه تو به

دیگران روشنی می‌بخشد.

باید بدانی که در محضر او راه یافتن آنقدر آسان است که فکرش را هم نمی‌توانی بکنی و نیز آنقدر دشوار است که ممکن است هرگز میسر نشود. شرایط و لوازمی دارد. آسانی آن این است که باید نیازمند و عطشناک باشی و مهمتر از آن اخلاص بورزی و طلب کنی. اگر این سه برگ اجازه عبور (نیاز - اخلاص - طلب) را داشته‌ی، آنوقت در محضر اوئی.

ای صدف چون آمدی در بحر ما چون صدفها گوهر افشانت کنم

(دیوان شمس)

و اما دشواری راه یافتن در محضر او این است که تا از این آرایه‌ها، از قبیل زیرکی‌های شیطنت آمیز، مکاری‌ها، حیل‌گری‌ها، شک و ظن‌ها، فوت و فن‌های ابلیسی، منیت‌ها و غرور و ریا و نفاق، رها نشده باشی، همچون نامحرمان از نور و لطافت او محروم خواهی ماند.

جان نامحرم نبیند روی دوست	چرهمان جان کاصل او از کوی اوست
این سخن شیراست در پستان جان	بی‌گشوده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد	واعظ از مرده بود، گوینده شد
مستمع چون تازه آمد بی ملال	صد زبان گردد به گفتن، گنگ و لال
چون که نا محرم درآید از درم	پرده در پنهان شود اهل حرم
ور درآید محرمی، دور از گزند	برگشایند آن ستیران ^۱ روی بند
هرچه را خوب و خوش و زیبا کنند	از برای دیده بینا کنند ^۲
کی بود آواز چنگ و زیر و بم	از برای گوش بی حس اصم ^۳

۱- ستیر، پوشیده، مستور، در حجاب

۲- اصم، کر، ناشنوا

با همه دقتی که در تدوین این اثر به کار رفته است، بی شک از سهو و خطا مصون نیست، که در این خصوص نظرات و انتقادات صاحب نظران را به جان پذیرا می باشم.

در همین جا سپاس و احترام خود را به پیشگاه بزرگوارانی که مرا در این امر یاری داده اند به خصوص همسر و فرزندانم تقدیم می دارم و از خدای بزرگ برایشان طلب توفیق می نمایم.

همچنین از انتشارات دانش پذیر که چاپ و انتشار این کتاب را تقبل نموده اند سپاسگزاری می نمایم.

مهرماه ۱۳۹۳

حمید نیکی

www.ketab.ir